

القاعده و بی‌ثباتی در یمن

جمشید خلقی^۱

چکیده

افزایش حضور و فعالیت القاعده در یمن از سال ۲۰۰۹ تاکنون از جمله مهمترین مسائلی بوده است که در چهارچوب مبارزه با تروریسم، مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. برخی ناظران و به خصوص مؤسسات پژوهشی، یمن را در کنار سومالی، دو گزینه نوین فعالیت القاعده پس از تنگ شدن عرصه عملیاتی افغانستان و پاکستان در سال‌های اخیر می‌دانند. در این راستا در این پژوهش در صدد تبیین چرایی و چگونگی گسترش فعالیت القاعده در یمن و چالش‌هایی هستیم که این سازمان برای امنیت و ثبات یمن و همچنین امنیت در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی مطرح می‌سازد. در این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال هستیم که زمینه‌ها و عوامل حضور القاعده در یمن و بی‌ثباتی در این کشور چیست؟ در پاسخ به این سؤال فرضیه پژوهش به این نکته اشاره می‌کند که وجود بافت قبیله‌ای، مسلح بودن اکثریت مردم و قبائل و دخالت کشورهای چون عربستان، موجبات حضور القاعده و بی‌ثباتی و عدم امنیت را فراهم کرده و پیش‌بینی تحولات آتی یمن را با مشکل روبه‌رو ساخته است. روش پژوهش عمدتاً با روش جامعه‌شناسی تاریخی انجام گرفته است. برای این منظور از روش کیفی، به شیوه کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از منابع خبری با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی استفاده شده است و تلاش گردیده تا به شکل استدلالی به تبیین موضوع پرداخته شود.

کلید واژه‌ها: یمن، انقلاب، تروریسم، بی‌ثباتی، القاعده.

مقدمه

یمن به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و نیز وضعیت طبیعی خاص خود، امکانات و فضای عملیاتی مناسبی برای فعالیت‌های چریکی فراهم می‌سازد. اشراف این کشور بر تنگه باب‌المنذب، به عنوان یکی از مهمترین تنگه‌های جهان و نیز مجاورت با عربستان سعودی (دارنده بیشترین ذخایر و بزرگترین صادرکننده نفت) و سومالی (منبع تغذیه فعالیت‌های تروریستی)، همواره توجه منطقه‌ای و حتی بین‌المللی را به دگرگونی‌های داخلی این کشور برانگیخته است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۶۲).

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با توجه به گسترش میدان نبرد با غرب در پاکستان، افغانستان و عراق، همچنین با توجه به مبارزه مشترک دولت یمن و ایالات متحده علیه القاعده در چهارچوب جنگ علیه تروریسم و موفقیت نسبی این مبارزه، فضای عملیاتی یمن تنگ‌تر شد و در نتیجه فعالیت‌های القاعده تا چند سال در این کشور دچار وقفه شد. اما از سال ۲۰۰۶ و به خصوص پس از تأسیس «قاعده جهاد در جزیره العرب»، فعالیت شاخه یمنی القاعده سیر صعودی به خود گرفت و این کشور را در کنار سومالی، به دو گزینه جدید فعالیت القاعده پس

۱- کارشناس ارشد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل

از افغانستان و پاکستان تبدیل کرد. در واقع تحولات یمن با خشونت‌های زیادی همراه بوده و شاهد بودیم که کشتارهای عظیمی در این کشور رخ داد؛ ولی به طور کلی ریشه بسیاری از مسائل یمن درونی است، هرچند با مشکلات بیرونی هم رو به رو هستند، زیرا برخی از جریان‌های تندرو یا خود از خارج کمک می‌گیرند یا تحرکاتشان از بیرون حمایت می‌شود.

در هر صورت دولت مرکزی یمن با مشکلات دیگری هم رو به رو است؛ چرا که به دلیل وسعت مناطق صحرایی نمی‌تواند به صورت کامل بر این بخش‌ها تسلط داشته باشد که این امر اهمیت زیادی دارد، زیرا گروه‌های القاعده هم در همین مناطق مستقر شده‌اند و القاعده یمن در واقع یکی از شاخه‌های اصلی القاعده است و در این کشور فعالیت‌های مخربی انجام داده و دست به اقدامات تروریستی بسیاری هم زده است. علاوه بر این، وجود گروه‌های تروریستی مانند القاعده در یمن علاوه بر اینکه وجهه خوبی برای این کشور ندارد، از نظر بافت اجتماعی هم مخرب است و به تنش‌های میان شیعیان و اهل تسنن دامن می‌زند.

در این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی سعی خواهیم کرد که با تأکید بر عوامل خاص و تاریخی یمن به عنوان ریشه و عامل اصلی تحولات سیاسی این کشور، در ابتدا به بررسی شرایط تاریخی این کشور از جمله مطالعه ماهیت دولت، اوضاع فرهنگی، ساختارها و نهادها پرداخته و سپس پیشینه حضور و فعالیت القاعده در یمن و رابطه این گروه با دولت یمن را تبیین کنیم، پس از آن به دلایل افزایش گستره و شدت عملیات این سازمان در یمن از سال ۲۰۱۱ تاکنون می‌پردازیم.

۱- مبانی نظری؛ جامعه‌شناسی تاریخی

جامعه‌شناسی تاریخی به مفهوم درست کلمه، معرفتی عقلانی، انتقادی و خلاق است و در صدد شناخت سازوکارهایی است که به وسیله آن جوامع تغییر و یا خود را بازتولید می‌کنند. به دنبال کشف ساختارهای پنهانی است که خواسته یا ناخواسته برخی امیدها و آرزوهای بشری را نقش بر آب می‌کند ضمن آنکه برخی دیگر را قابل تحقق می‌سازد (اسمیت، ۱۳۸۶: ۱۳). به زبان بسیار ساده، جامعه‌شناسی تاریخی، مطالعه گذشته برای پی بردن به این امر است که جوامع چگونه کار می‌کنند و چگونه تغییر می‌یابند. در واقع در جامعه‌شناسی تاریخی تأثیر متقابل گذشته و حال، وقایع و فرایندها و کنش‌گری و ساختاریابی مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد. پس از دهه ۱۹۶۰ این رویکرد با جهش قابل توجهی مواجه شد و بسیاری از متفکران برجسته جامعه‌شناسی به آن روی آوردند و تلاش کردند که جوامع انسانی را با تأکید بر اختلاف‌های سیاسی آنها و دگرگونی‌هایی که در هر یک در طول زمان رخ می‌دهد، تبیین کنند که از جمله می‌توان به آثار ساموئل آیزنشتات، برینگتون مور، پری اندرسون، چارلز تیلی، ایمانوئل والرشتاین، پیر بوردیو، تدا اسکاچپول، رینهارد بندیکس اشاره کرد (همیلتون، کولینز و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

به طور کلی در چارچوب روش جامعه‌شناسی تاریخی، همان‌گونه که مطالعات افرادی چون برینگتون مور و اسکاچپول نشان می‌دهد، دگرگونی‌های اجتماعی در هر جامعه تحت تأثیر عوامل تاریخی، فرهنگی و اقتصادی

آن جامعه شکل متفاوتی به خود می‌گیرند. جامعه شناس تاریخی بر نقش زمان و مکان و ویژگی‌های تاریخی هر مورد مطالعه و تحلیل‌های مبتنی بر ویژگی‌های ملی هر جامعه تأکید می‌کند و بر آن است که یک مدل و نظریه را نمی‌توان به طور عام و جهان‌شمول در همه مکان‌ها و زمان‌ها به کار گرفت. جامعه شناس تاریخی در عین حال در پی نظریه‌پردازی نیز هست و تأکید زیادی بر تعمیم می‌کند، اما از تعمیم‌های غیر تاریخی، تعمیم بیش از حد و تعمیم‌های جهان‌شمول فارغ از زمان و مکان پرهیز دارد. در نهایت جامعه شناسی تاریخی بر عوامل بومی هر مورد مطالعه و ویژگی‌های خاص آن تأکید می‌ورزد. بدین وسیله پژوهشگر را تشویق می‌کند تا به جای تأکید بر مدل‌ها و نظریه‌های گوناگون موجود در علوم اجتماعی، نخست به مطالعه منابع و اسناد بومی و جمع‌آوری دقیق داده‌های اسنادی و میدانی بپردازد و سپس مدل‌ها و نظریه‌های موجود را در پرتو این داده‌ها به آزمون گذاشته و به ارائه و آفرینش چارچوب‌های نظری بومی که بر نقش ویژگی‌های تاریخی و عامل زمان و مکان در هر مطالعه استوار است بپردازد (همان، ۱۴۲-۱۴۱).

۲- اهمیت جایگاه جغرافیایی و استراتژیک یمن

یمن در جنوب شبه جزیره عرب قرار گرفته و مرزهای دریایی گسترده‌ای در دریای سرخ و نیز خلیج عدن دارد. موقعیت استراتژیک این کشور به لحاظ اشراف بر شاخ آفریقا از طریق مرزهای دریایی جنوب و غرب یمن و نیز جزیره سوکاترا، اهمیت ویژه‌ای به این کشور داده است. به علاوه اشراف این کشور بر تنگه باب المندب اهمیت مضاعفی به آن از نظر تأمین امنیت انرژی و ترانزیت کالا داده است. در واقع درصد زیادی از رفت و آمدی که در کانال سوئز صورت می‌گیرد، از باب المندب هم می‌گذرد. پس به همان میزان که کانال سوئز حائز اهمیت است، باب المندب هم مهم است (درایسدل و بلیک، ۱۳۸۶: ۱۷۸).

امنیت تنگه باب المندب برای تمامی کشورهای ساحلی دریای سرخ از نظر ترانزیت کالا و تسلیحات حائز اهمیت اساسی است. برای مثال در جنگ ۱۹۷۳ مصر و سوریه علیه اسرائیل، جمهوری عربی یمن در هماهنگی با قاهره تنگه باب المندب را به روی ورود کشتی‌ها و تسلیحات به اسرائیل بست و از این طریق به نحو مؤثری مانع استفاده اسرائیل از بخش عمده‌ای از نیروی دریایی‌اش و ضربه زدن به مصر از طریق دریای سرخ شد؛ امری که تأثیر فراوانی بر سیر عملیات جنگی در جبهه سینا داشت. تجارت و توریسم در شهرهای مهمی چون جدّه و ینبع (عربستان سعودی) و ده‌ها شهر ساحلی دیگر دریای سرخ تا حد زیادی به امنیت و آرامش در تنگه باب المندب وابسته است. لذا علاوه بر اشراف یمن به شاخ آفریقا، تأمین امنیت تنگه باب المندب نیز جایگاه استراتژیک ویژه‌ای به این کشور داده است (میر رضوی و احمدی لفورکی، ۱۳۸۳: ۵۱).

۳- وضعیت اجتماعی و سیاسی داخلی یمن

جامعه یمن جامعه‌ای قبیله‌ای است که در آن رسم و عرف قبیله گاه حتی از قانون دولتی الزام‌آورتر است. قبایل در این جامعه فراتر از فعالیت فرهنگی و جامعه پذیری، شاید مؤثرترین نهاد برای ورود به زندگی سیاسی باشند. بسیاری از مقامات دولت یمن از قبایل سرشناس و اثرگذار یمنی می‌باشند. علی عبدالله صالح، رئیس جمهور سه دهه‌ای یمن خود عضوی از فدراسیون قبایل حاشد است که از اثرگذاری قابل توجهی در یمن برخوردار است و رؤسای آن (خاندان الأحمر) اغلب از مقامات سیاسی مهم یمن بوده‌اند. در چارچوب همین ساختار قبیله‌ای جامعه است که آزادی‌های فردی نسبتاً قابل توجهی به افراد جامعه اعطا می‌شود. رؤسای معروف قبایل و شخصیت‌های مهم یمنی اغلب تالارهای بزرگی برای پذیرایی از میهمانان دارند که مجالس مهم در آنها برگزار می‌شود. در این مجالس مسائل مهم سیاسی مطرح و بدون هیچ گونه محدودیتی مورد بحث و بررسی و نقادی قرار می‌گیرد. یکی از کارکردهای عمده این مجالس (همچون احزاب) تربیت و آموزش رهبران سیاسی آینده می‌باشد. در واقع قدرت قبایل و قبیله‌ای بودن جامعه قدرت اعمال نفوذ دولت و حرکت آن به سمت اقتدارگرایی را مهار می‌کند. از سوی دیگر و تحت تأثیر همین مسئله، دولت توان ایفای نقش برتری در زمینه آموزش و شکل دادن به شخصیت و هویت ملی را نداشته است (Wedem, 2004).

پس از وحدت یمن از سال ۱۹۹۰، رژیم حاکم آزادی‌های سیاسی فراوانی را در چارچوب قانون اساسی مقرر داشت. بسته تقنینی آزادسازی که عهده‌دار گشایش سیاسی پس از وحدت بود شامل توافق‌های وحدت ۱۹۸۹، قانون اساسی ۱۹۹۱، قانون مطبوعات ۱۹۹۰، قانون انتخابات ۱۹۹۲ و اعلامیه‌ای بود که بر اساس آن نیروهای قدیمی امنیت ملی و مرکزی منحل خواهند شد (Carapico, 1998: 137). بدین ترتیب دو یمن در قالب یک رژیم دموکراتیک به یکدیگر پیوستند که از آن پس رویه‌های دموکراتیکی چون انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری، تأسیس احزاب سیاسی، گسترش آزادی بیان و غیره را در پیش گرفت. البته آزادی‌های سیاسی در یمن از زمان وحدت و به خصوص از سال ۱۹۹۴ (جنگ تجزیه) روند رو به کاهشی را پیموده است.

پس از جنگ تجزیه ۱۹۹۴، پارلمان یمن با طرح و تصویب قانون اساسی نوین، اختیارات فراوانی به رئیس جمهور و به زیان آزادی‌های سیاسی پیشین داد (الفقیه، ۲۰۱۰). این وضعیت پس از انتخابات پارلمانی ۲۰۰۳ و به خصوص انتخابات ریاستی ۲۰۰۶ تا حدود زیادی بهتر شد. با این حال یمن تا رسیدن به دموکراسی کامل راه درازی در پیش دارد. به نحوی که سازمان «خانه آزادی»، این کشور را جزو دموکراسی‌های انتخاباتی نمی‌داند. در گزارش سال ۲۰۱۰ این سازمان درباره یمن آمده است که هر چند به نظر می‌رسد این کشور نظام دموکراتیک نسبتاً بازی دارد که شهروندان در آن رئیس جمهور و اعضای پارلمان را با رأی مستقیم انتخاب می‌کنند، اما سیاست در یمن تحت سلطه حزب حاکم کنگره عمومی ملی است (Freedom House, 2010) با این حال یمن طبق آمار این سازمان جزو کشورهای نسبتاً آزاد است. با اینکه تبعیض علیه زنان و اقلیت‌های غیر مسلمان همچنان در یمن وجود دارد، اما این کشور در زمینه احترام به حقوق زنان و اقلیت‌ها، نسبت به کشورهای همسایه و بسیاری از کشورهای عرب و مسلمان بیشتر است. حقوق اقلیت‌های غیر مسلمان در عمل مورد احترام است و قانون (صرف نظر از برخورد اجتماعی) بیشترین حمایت را از زنان به عمل می‌آورد (Freedom House, 2010) زنان در این کشور توانسته‌اند به پست‌های سیاسی قابل توجهی دست یابند.

یمن از جمله اولین کشورهای عربی بود که زنان در آن به وزارت رسیده‌اند. به علاوه در سپتامبر ۲۰۰۶ یک قاضی زن به ریاست دیوان عالی این کشور منصوب شد. رهبران یمن همواره این مسئله را پذیرفته‌اند که هر گونه پروژه برای تحولات اجتماعی - سیاسی گسترده، مستلزم پشتیبانی زنان است (Carapico, 1998: 199)

۳-۱- ساختار اجتماعی یمن؛ هویت چندگانه

یمن به دلیل عدم فرهنگ سازی و آگاهی بخشی و میراث تاریخی با مشکلات متعدد اجتماعی نیز مواجه بوده و در حال حاضر نیز این چالش‌ها به قوت خود باقی مانده‌اند. یمن را می‌توان بهترین نمونه نبود هویت ملی یکپارچه دانست. واحد «قبیله»، در قرن بیست و یکم، همچنان منبع قدرت و هویت بخش یمنی‌ها به شمار می‌رود. تعداد قبایل و عشایر یمنی آن قدر زیاد است که دانشنامه‌ای دو جلدی در ۴ هزار صفحه در مورد آنها نوشته شده است. این قبایل، بدلیل وجود فرهنگ حمل سلاح، اغلب مسلح به سلاح‌های سنگین و نیمه سنگین جنگی هم هستند. فرد یمنی، پیش از هر منبع هویت بخش، هویت خود را در قالب «قبیله» تعریف می‌کند. او به جای فداکاری برای وطن، به قبیله و شیخ یا رئیس آن متعهد است. قبایل یمن طی دهه‌های اخیر، نقش نیروی سیاسی شناور را در عرصه تحولات داخلی بر عهده گرفته‌اند. مراکز مختلف قدرت و دولتمردان یا فرماندهان نظامی و حتی برخی طرف‌های خارجی از آنها برای تضمین منافع خود بهره‌کشی کرده‌اند. قبایل «بکیل»، «همدان» و «حاشد» از قبایل معروف یمن هستند. قبیله‌ای مانند «همدان» از نیروهای اصلی ورود اسلام به یمن بوده و خدمات قبایل یمن به اهل بیت (ع) و اسلام قابل توجه است.

موضوع دیگری که در ساختار اجتماعی یمن باید به آن اشاره کرد، موضوع «مذهب» است. مذاهب اسلامی زیدیه و شافعی، دو مذهب اصلی مردم یمن هستند. زیدیه نزدیکترین مذهب شیعی به تسنن و شافعی، مرز بین تشیع و تسنن به شمار می‌رود. پیروان این دو مذهب صدها سال، بدون هیچ گونه اختلافی در کنار یکدیگر می‌زیستند و در مساجد مشترک، به واجبات مذهبی عمل می‌کردند. زیدی‌ها نزدیک به ۱۱ قرن، با نظام امامت زیدی، بر کل یا بخش‌هایی از یمن حکومت می‌کردند. از سال ۱۹۶۲ که نظام امامت زیدی، سقوط کرد، شیعیان زیدی به حاشیه رانده شده و حکومت برای خنثی ساختن نیروی تشیع، اجازه داد مبلغان و فعالان افراطی وهابی و سلفی از عربستان پا به یمن گذاشته و در استان‌های شیعه نشین مستقر شوند. از آن زمان، سلفی‌گری در یمن شکل گرفت و چالشی به نام «اختلافات مذهبی» هم در جامعه یمن ریشه دواند (کریم لو، ۱۳۷۴: ۳۹).

وجود این نیروهای اختلاف ساز خارجی در یمن و تولد «اختلافات مذهبی»، زمانی حایز اهمیت هستند که نیروهای سیاسی بخواهند از آنها در بازی قدرت خود استفاده کنند. رهبران شیعیان الحوثی (معروفترین شاخه تشکیلاتی تشیع زیدی در استان صعده) طی سال‌های اخیر چندین بار اعلام کرده‌اند که برخی از نیروهای آنها که توسط حکومت بازداشت شده‌اند، در زندان‌های رژیم صالح، توسط عناصر القاعده تحت شکنجه قرار گرفته‌اند. همان طور که برخی از قبایل به دلیل روی آوردن به سلفی‌گری در مواردی علیه شیعیان وارد جنگ شده و یا در حال حاضر نیز بحران درگیری‌های مذهبی درهای یمن را می‌کوبد. مورد مهمی که در این خصوص

نباید فراموش شود، انتقال شبکه القاعده به یمن از افغانستان، همزمان با اشغال این کشور توسط آمریکا و نیروهای ائتلاف از سال ۲۰۰۱ بدین سو است. بی شک، یکی از دلایل بیشمار انتقال القاعده به یمن همین نفوذ سلفی‌گری در این کشور با اجازه رسمی حکومت صنعا بود. تضعیف هویت ملی، یکی از عوارض و مشکلات ساختار اجتماعی یمن بود. تا آنجا که برای مثال، ساکنان جنوب یمن، پیش از اینکه یمنی به معنای یمن دولت - ملت باشند، در ابتدا جنوبی و سپس شافعی هستند. به همین ترتیب، قبایل یمن، بر هویت قبیله‌ای و گروه‌های مذهبی بر هویت مذهبی خود در مقابل هویت ملی تأکید کرده و در موضع‌گیری‌های سیاسی خود به بُعد هویت بخش خود بیش از دیگر عوامل اهمیت می‌دهند. در اینجا نباید بی‌سوادی که جزء عوامل اجتماعی و فقر که بخشی از ساختار اجتماعی-اقتصادی بوده و همزاد جامعه یمن هستند را فراموش کرد. این دو مشخصه، اغلب اقشار و گروه‌های اجتماعی یمنی را مانند چتری تحت پوشش خود قرار داده‌اند (موسوی غبیشی، ۱۳۹۲: ۷۳).

به طور کلی مهمترین ویژگی‌های سیاسی و نظام حزبی یمن پس از ادغام عبارتند از:

- اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم:

حکومت عبدالله صالح در زمره رژیم‌های اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم همراه با سطح بالایی از رقابت سیاسی و انتخاباتی، طبقه‌بندی می‌شود. در این نظام سیاسی اگر چه میزانی از رقابت انتخاباتی تحمل می‌شود، اما عملاً حزب حاکم با بهره‌گیری از مجموعه‌ای از ابزارها موقعیت مسلط را به دست می‌آورد. در خصوص پیروزی کنگره خلق عمومی باید توجه داشت که این جریان به مثابه حزب حاکم از مجموعه‌ای از ابزارها برای پیروزی در انتخابات به وجه احسن استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، رسانه‌های دولتی یمن به نفع این حزب فعالیت می‌کردند و تأثیر این پدیده، به ویژه بر رأی دهندگان بی‌سواد چشمگیر بود. همچنین حزب کنگره از تمهیدات دولتی به ویژه تأثیرگذاری دولت و منافع و رانتهای حکومتی استفاده می‌کرد (Blaydes, 2011: 218).

- فساد اقتصادی گسترده:

در شرایطی که یمن فقیرترین کشور خلیج فارس محسوب می‌شود، فساد اقتصادی عظیمی در میان نخبگان و طبقه حاکم این کشور وجود داشته است. «بلیدس»، در این باره می‌گوید: «علاوه بر پیوندهای حامی-پیرو که دولت برقرار کرده و از طریق آن موفق به جلب آرای عمومی در انتخابات می‌شود، شبکه‌های فردی گسترده‌ای که بر فساد و پارتی بازی استوار است نیز به چشم می‌خورد. به گفته یکی از اعضای پارلمان، فساد سیاسی وسیع است و کنگره خلق عمومی تلاش چندانی برای مبارزه با اختلاس و ثروت‌های نامشروع نمی‌کند. مطبوعات گزارش می‌دهند که حکومت یمن را فساد عظیمی که در تمام سطوح بوروکراسی وجود دارد، در بر گرفته و عبدالله صالح نیز بر پایه شبکه پیچیده‌ای از روابط حامی پیرو شدیداً شخصی حکومت می‌کند. رئیس جمهور و خانواده‌اش درگیر فعالیت‌های اقتصادی و تجاری عظیمی هستند و اگر چه مردم یمن در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند، اما افرادی که ارتباطات خوب با حکومت دارند، می‌توانند به راحتی زندگی مرفهی داشته باشند

(Blaydes, 2011: 217). البته مشکلات یمن تنها شکاف اقتصادی و فساد نبوده، بلکه جدایی طلبی جنوبی-ها، جنبش حوثی‌ها و نفوذ القاعده نیز بر پیچیدگی اوضاع سیاسی این کشور افزوده است.

از نظر اوضاع اقتصادی اجتماعی، یمن فقیرترین کشور منطقه خاورمیانه است و حداقل ۵۸ درصد کودکان این کشور از سوء تغذیه رنج می‌برند. همچنین نرخ رشد جمعیت سالانه یمن حدود ۳/۲ درصد است، حال آنکه منابع طبیعی انسانی و دولتی این کشور محدود بوده و تاب تحمل چنین رشد جمعیتی را ندارد. در این میان پدیده‌ای که زیر ساخت‌های ضعیف و خدمات اجتماعی نحیف این کشور را بیش از پیش در فشار و تنگنا قرار می‌دهد، موج مهاجرت بسیاری از مردم شاخ آفریقا است که به دنبال دسترسی به بازار کار کشورهای ثروتمند سمت شمال وارد یمن می‌شوند (Blumi, 2011: 1). یکی دیگر از مشکلات مهم اجتماعی یمن، معضل بیکاری، به ویژه در میان جوانان است. رشد جمعیت بالا در یمن از یک سو و ناتوانی حکومت در اشتغال‌زایی از سوی دیگر، موجب شده که نرخ بیکاری در این کشور بسیار بالا باشد. نرخ بیکاری در یمن ۲۸ درصد می‌باشد که از این نسبت حدود ۵۷ درصد را جوانان تشکیل داده‌اند. گذشته از این، همان طور که پیش از این گفتیم، فساد عمیقی تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی را در این کشور فرا گرفته است. طوری که یمن از بین ۱۸۰ کشور مورد بررسی در رده ۱۵۴ جهانی و ۱۳ عربی قرار گرفت (صادقی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۲۶۱). یمن از نظر شاخص‌های آموزشی نیز وضعیت نامطلوبی دارد، به گونه‌ای که بر اساس آمارهای نهادهای آمریکایی، پنجاه درصد جامعه یمن بی سواد هستند (سجادپور، ۱۳۹۰). در این کشور اکثریت مردم در روستاها زندگی می‌کنند و بافت اجتماعی کشور قبیلگی است؛ وجود قبایل مختلف و شکاف‌های فرقه‌ای و مذهبی متعدد، عملاً یمن را به جامعه‌ای چندپاره و گسیخته تبدیل کرده است. بر این اساس، بسیاری از محققان، ضعف هویت ملی و انسجام اجتماعی و عدم شکل‌گیری دولت ملت را از مهمترین چالش‌های این کشور تلقی می‌کنند. گذشته از شکاف‌های قبیلگی، شکاف‌های فرقه‌ای و مذهبی نیز در یمن چشمگیر است. عدم توزیع عادلانه ثروت و قدرت بین گروه‌های قومی، مذهبی و مناطق جغرافیایی مختلف نیز شکاف‌های اجتماعی یاد شده را تشدید کرده است. به طور کلی می‌توان گفت که فساد گسترده و ویژگی الیگارشیک حکومت صالح و اقتدارگرایی مبتنی بر هزمونی حزبی در یمن، نارضایتی احزاب و گروه‌های سیاسی اپوزیسیون را برانگیخته و بحران مشروعیت عمیقی را در این کشور ایجاد کرده است؛ در این میان فقر، بیکاری گسترده، عدم توزیع عادلانه ثروت و سوء تغذیه و بحران منابع نیز بر پیچیدگی‌های بحران یمن افزوده و ترکیبی از بحران‌های مشروعیت و کارآمدی را ایجاد کرده و خیل عظیمی از طبقات و نیروهای اجتماعی را در مقابل حکومت قرار داده است. در چنین شرایطی، موج سرایتی انقلاب‌های جهان عرب جرقة آغاز اعتراضات در یمن را ایجاد کرد و مردم یمن راهپیمایی و تظاهرات عظیمی را در میدان‌های بزرگ شهرهای یمن از جمله صنعا برگزار کردند.

۴- جنبش مردمی ۲۰۱۱

اعتراضات در بسیاری از شهرهای شمال و جنوب یمن در اواسط ژانویه ۲۰۱۱ شروع شد. تظاهرکنندگان در ابتدا در برابر طرح‌های دولتی به تغییر قانون اساسی یمن، بیکاری و شرایط اقتصادی و فساد اعتراض کردند، اما

خواست‌های آنان به سطح بالاتری ارتقا یافته و آنها خواستار استعفای علی عبدالله صالح رئیس جمهوری یمن شدند. در راستای گسترش جنبش مردمی در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۱ تظاهرات بزرگی با شرکت هزاران معترض در صنعا برگزار شد. پس از آن سازمان دهندگان معترضان را برای ۳ فوریه به عنوان روز خشم فراخوانی کردند. در ۳ فوریه علی عبدالله صالح رئیس‌جمهور یمن نیز اعلام کرد که در سال ۲۰۱۳ قدرت را پس از ۳۵ سال ترک خواهد کرد. همزمان با استعفای حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر، یمنی‌ها دوباره در اعتراض به ادامه زمامداری علی عبدالله صالح در ۱۱ فوریه به خیابان‌ها آمدند، که «جمعه خشم» لقب گرفت. در واکنش به این اعتراضات علی عبدالله صالح قول داد که وضعیت بهتری برای مردم یمن فراهم کرده و امکان مشارکت بیشتر آنها را در یمن فراهم آورد و تغییراتی در قانون اساسی کشور اعمال نماید. با این حال تظاهرات در هفته‌های بعد بویژه در سه شهر بزرگ یمن یعنی صنعاء، عدن و تعز ادامه یافت. در ۴ ژوئن ۲۰۱۱ علی عبدالله صالح پس از مجروح شدن در جریان انفجار یک بمب با ۵ مقام بلند پایه روانه عربستان شد، و قدرت را به عبد ربه منصور هادی، معاون خود تحویل داد. در ۱۲ سپتامبر، صالح در حالی که هنوز در ریاض تحت درمان بود حکمی را صادر کرد و به معاون رئیس‌جمهور، عبد ربه منصور هادی، اختیار داد که با مخالفان وارد مذاکره شده و توافقنامه شورای همکاری خلیج فارس را امضا کند. در ۲۳ سپتامبر، سه ماه پس از اقدام به ترور، صالح ناگهان به یمن بازگشت و از همه تعهدات قبلی سرباز زد. اما فشارها بر علی عبدالله صالح باعث شد تا وی نهایتاً در ۳ نوامبر طرح شورای همکاری خلیج فارس را در ریاض امضا کند. وی در این توافقنامه موافقت کرد تا از قدرت کناره‌گیری کرده و زمینه را برای انتقال قدرت به معاون ریاست جمهوری فراهم نماید. در مرحله بعد انتخابات ریاست جمهوری در ۲۱ فوریه ۲۰۱۲ برگزار شد، که در آن عبد ربه منصور هادی (تنها نامزد ریاست جمهوری) حدود ۹۹ درصد از آراء را به دست آورد. هادی در ۲۵ فوریه در پارلمان یمن به عنوان رئیس‌جمهور جدید سوگند خورد. در ۲۷ فوریه ۲۰۱۲ علی عبدالله صالح از مقام ریاست جمهوری استعفا داده و قدرت به جانشین وی منتقل شد (کاردان، ۱۳۹۰: ۱۶۰-۱۵۹). عمده جریان‌ها و نیروهای اجتماعی که در اعتراضات سال ۲۰۱۱ در مقابل حکومت عبدالله صالح صف‌آرایی کردند عبارتند از: جنبش جوانان و دانشجویان، حوثی‌ها، مردم جنوب، خاندان پرنفوذ الاحمر و گروه‌هایی از افسران ارتش که از حکومت صالح جدا شدند. البته بدون شک، آغازگر قیام مردم یمن را باید دانشجویان و جوانان مستقل نامید که اکثر آنها وابستگی به حزب و یا گروه سیاسی خاصی نداشتند (احمدیان، ۱۳۹۰).

در خصوص مدل انقلاب یمن و همچنین نیروهای اجتماعی دخیل در انقلاب توجه به نکات زیر ضروری است:

- ۱- نیروهای اجتماعی مختلف و فراگیری، اعم از دانشجویان و جوانان و قبایل در جبهه انقلاب حضور دارند، با این حال با توجه به بافت قبیلگی و روستایی یمن به نظر می‌رسد که قبایل و فرقه‌های مذهبی نقش تعیین‌کننده‌تری در روند تحولات این کشور داشته‌اند. حضور جریان‌ها مختلف، اعم از حوثی‌ها، جدایی طلبان جنوب، القاعده و سلفی‌های وابسته به عربستان سعودی، و جوانان و دانشجویان که دغدغه‌ها و مطالبات مختلفی دارند، چشم‌انداز پیچیده‌ای را در خصوص آینده سیاسی یمن به تصویر می‌کشد. همچنین باید توجه داشت که با توجه به بافت قبیلگی یمن، برخی قبایل نیز از صالح حمایت کرده‌اند.

۲- با توجه به بی سوادی گسترده، مناسبات قبیلگی و شکاف‌های پیچیده مذهبی و فرقه‌ای در یمن، تفاوت‌های شگرفی بین تجربه این کشور و کشورهای دیگر خاورمیانه چون مصر و تونس که طبقه متوسط قدرتمندی در آن حضور دارند، به چشم می‌خورد. با توجه به موارد فوق، با اطمینان می‌توان گفت که در یمن نه به سرعت دموکراسی برقرار می‌شود، نه آرامش و ثبات و حتی امکان تکرار تحولات سومالی و گسترش هرج و مرج و جنگ داخلی نیز کاملاً متصور است.

۳- واکنش ارتش و نیروهای مسلح یمن به اعتراضات پیچیده بوده است. در این کشور به مانند لیبی، نهادمندی نیروهای مسلح پایین بوده است. بر این اساس، واحدها و افسرانی که پیوستگی و قرابت‌هایی با خانواده حاکم داشتند، از رژیم حمایت کردند و به طور کلی بر اساس گسست‌ها و شکاف‌های قبیلگی و فرقه‌ای در جامعه، نیروهای مسلح یا در کنار عبدالله صالح قرار گرفته و یا به صف مخالفان پیوستند (Gause, 2011). بر این اساس، گارد ریاست جمهوری که فرماندهی آن در دست خاندان عبدالله صالح است همچنان از حکومت صالح حمایت می‌کند اما با پیوستن خاندان پر نفوذ الاحمر به جریان انقلاب، بسیاری از فرماندهان ارتش نیز از حکومت عبدالله صالح روی برگرداندند.

۶- انحراف انقلاب یمن

پس از کناره‌گیری ظاهری عبدالله صالح، منصور هادی، هم قدرت و هم خط مشی سیاسی را از او به ارث برد. منصور هادی در شرایطی که جامعه یمن به شدت مخالف وابستگی حکومت صنعاء به غرب بود، قدرت خود را در اتحاد با واشنگتن تعریف کرده و سیاست دشمن‌سازی را در پیش گرفت. هادی، شبکه القاعده را اصلی‌ترین خطر پیش روی یمن و منطقه به شمار آورده و کشورش را میزبان افسران سازمان سیا و پهپادهای آمریکایی کرد. گویا هادی، الگوی افغانستان را مناسب‌ترین الگو برای یمن می‌دید. رئیس‌جمهور موقت یمن، کوچکترین تغییری در ساختار سیاسی ایجاد نکرده و به هیچ تلاشی برای ریشه‌کن کردن چالش‌های اجتماعی و آگاه‌سازی مردم دست نزد. او شیعیان الحوثی و جنبش جنوب که نقش مهمی در انقلاب داشتند را به دست‌نشاندهی و وابستگی خارجی متهم کرده و به حاشیه راند. همانطور که طرحی موسوم به «آشتی ملی» را تبلیغ و متحدان خود را به طرف‌های اصلی آشتی ملی تبدیل کرد. در واقع، اقدامات هادی تا آنجا قابل قبول بود که ضامن منافع تمام طرف‌های داخلی و خارجی باشد.

حکومت انتقالی یمن، کم‌ترین توجهی به تکثرگرایی (سیاسی و اجتماعی) نکرد و همچنان به تمرکز قدرت در دست نظامیان و نهادهای امنیتی تداوم بخشید. هادی به تمام معنای کلمه، معاون وفادار صالح بود و عملکرد او به گونه‌ای است که گویا قرار است ساختارها را به شکلی حفظ کند که صالح به قدرت بازگردد. این درحالی است که او می‌بایست، طی دو سال زمینه را برای برگزاری انتخابات آزاد و شفاف مهیا می‌ساخت و مشارکت مردم در اداره امور کشور را نهادینه می‌کرد. اخبار گزارش شده از نشست‌های «آشتی ملی» حاکی از آن است که شرکت‌کنندگان در این گفتگوها در خصوص ضرورت تغییر شکل نظام سیاسی به نتیجه رسیده‌اند، اما اینکه چه نظامی را متناسب با ساختار پیچیده یمن می‌بینند، هنوز توافقی در این مورد صورت نگرفته است. در این

شرایط، با توجه به مشکلات فوق و همچنین اوضاع وخیم اقتصادی، نابودی کشاورزی سنتی و فقدان منبع درآمد ملی، پیش‌بینی می‌شود گروهی بتواند قدرت را در آینده به دست بگیرد که برای برنامه‌های خود حمایت طرف‌های خارجی را جلب کند. با این وجود، بزرگترین دستاوردی که حرکت بیداری اسلامی مردم یمن با خود به همراه داشته، بیداری مردمی است. این بیداری ضامن این است که دیگر، هیچ گروه یا حزبی نمی‌تواند شیوه مادام‌العمری عبدالله صالح و ظلم و ستم او را پیش بگیرد و سیاستمداران نیز نسبت به این موضوع آگاه باشند که میدان‌های صنعا و دیگر شهرهای یمنی، به تریبون دائمی مستضعفان و محرومان جامعه تبدیل شده‌اند (موسوی غبیشی، ۱۳۹۲: ۷۴).

۷- نقش عربستان، آمریکا و ایران در تحولات یمن

از نظر واکنش بازیگران خارجی، بدون شک عربستان مهمترین نقش را در تحولات یمن داشته است. عربستان همواره نقشی مداخله‌گرایانه در یمن داشته و این کشور را حیاط خلوت خود تلقی کرده است، طوری که اکثر مردم یمن گذشته از مذهب، جهت‌گیری سیاسی یا طبقه اجتماعی بر این باورند که عربستان نقش مهمی در بی‌ثباتی این کشور ایفا می‌کند (Blumi, 2011: 147).

ضعف و ناتوانی دولت یمن در رفع مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم و همچنین گسترش فعالیت القاعده، در چند سال اخیر، نگرانی‌های عمده‌ای در عربستان سعودی برانگیخته است. این کشور به شدت نگران بازگشت احتمالی بمب‌گذاری‌های سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، این بار از خاک یمن است. ورود به جنگ علیه حوثی‌ها در سال ۲۰۰۸ کمکی به دولت علی عبدالله صالح در یمن بود تا بتواند از رواج گفتمان القاعده و افزایش توان عملیاتی آن در یمن و به خصوص در مناطق مرزی پیشگیری کند. تحولات پس از جنگ با حوثی‌ها، بهار عربی و تحولات پس از آن از سال ۲۰۱۱ تاکنون همگی این نگرانی را دوچندان کرده است که مرزهای عربستان به یمن، مأمّن مطمئنی برای رشد و تولید و صدور القاعده به کل شبه جزیره عربی باشد. عربستان در جریان اعتراضات اخیر یمن نیز نقش محافظه کارانه‌ای ایفا کرد. به طور کلی مهمترین جهت‌گیری‌های سیاست خارجی عربستان در قبال تحولات اخیر یمن، بر مبنای محورهای زیر استوار بوده است: ۱- عدم شکل‌گیری دموکراسی در یمن، ۲- جلوگیری از سرعت یافتن تحولات و تلاش برای مدیریت و کنترل آن، ۳- حفظ ساختار حکومت یمن و تلاش برای به قدرت رساندن افراد و جریان‌ات وابسته، ۴- کاهش نفوذ شیعیان حوثی و جریان‌ات نزدیک به ایران (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۲).

عربستان سعودی برای دستیابی به اهداف فوق، از ابزارهایی چون کمک‌های مالی به قبایل و احزاب یمنی و فعالیت‌های دیپلماتیک در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس استفاده کرده است. به طور کلی عربستان سعودی با توجه به نقش دیرپایی که در یمن داشته، به انحای مختلف جلوی پیروزی انقلابیون را گرفته است؛ حمایت از عبدالله صالح و کمک مالی به قبایل و جریان‌ات وابسته، تنها بخشی از اقدامات عربستان در ممانعت از پیروزی انقلاب یمن بوده است؛ بر این اساس در تظاهرات اخیر نیز مردم یمن بارها بر عدم مداخله عربستان سعودی تأکید کرده‌اند. عربستان سعودی برای حفظ قدرت و برتری گروه‌های سنی مذهب و افراطی بر گروه‌های

شیعه در یمن تاکنون میلیاردها دلار هزینه صرف کرده است. حمایت عربستان از این نزاع‌های داخلی بعدی منطقه‌ای پیدا کرد. در واقع بزرگترین «خطای محاسباتی» عربستان حمایت‌های مالی و اعطای بعد منطقه‌ای به نزاع و بحران یمن بود. در واقع نتایج و برونداد این سیاست «منطقه‌ای شدن بحران»، تطویل بحران‌های منطقه‌ای و زایش گروه‌های افراطی همچون القاعده در یمن بوده است.

بخشی از ناآرامی‌ها و بروز بحران در یمن، به حمایت ایران از جنبش حوثی و انصارالله باز می‌گردد. البته این فرضیه از سوی عربستان تقویت شده است. به زعم رهبران جدید عربستان، شائبه حمایت ایران از حوثی‌ها و دخالت جمهوری اسلامی در اوضاع یمن با توجه به استعفای عبدربه منصور هادی و نیز عدم کاریزمای علی الاحمدی، رئیس شورای امنیت ملی یمن که خانه‌اش در سپتامبر ۲۰۱۴ بعد از توافق آتش بس میان دولت و حوثی‌ها، دستخوش حمله حوثی‌ها گردیده بود، بسیار بالاست. لذا این فرضیه برای رهبران جدید عربستان قوت گرفته است که ایران در صدد است با کمک به حوثی‌ها، پلی به یمن زده و جای نفوذی برای خود دست و پا کند. تقویت چنین فرضیه‌ای از سوی رهبران جدید عربستان، به معنای تداوم بحران در یمن و مآلاً تمهید شرایطی است که هژمونی عربستان بخواهد با مهار مواضع راهبردی ایران در یمن در جغرافیای خاورمیانه حفظ گردد.

ایالات متحده بازیگر دیگری است که نقش آن در نتایج سیاسی تحولات اخیر جهان عرب تعیین کننده بوده است. همانطور که «ریچارد واکر»، نویسنده و تحلیلگر هفته‌نامه «امریکن فری پرس»، اشاره می‌کند؛ نیروهای آمریکایی از مهم‌ترین بازیگران کنونی عرصه سیاسی در یمن هستند. آمریکایی‌ها به بهانه مبارزه با القاعده و تروریست‌ها در حال سرکوب جنبش شیعیان در این کشور، دامن زدن به اختلافات مذهبی مسلمانان و تقویت افراطی‌گری در میان اعضای القاعده یمن می‌باشند. به هر صورت یمن کشور استراتژیکی است و راه دسترسی به آسیا و خاورمیانه برای آمریکایی‌هاست. علاوه بر آن، ایالات متحده را در کمک رسانی به متحدان اصلی‌اش در منطقه همچون عربستان و رژیم صهیونیستی و علیه کشورهایی همچون ایران و عراق می‌تواند یاری کند. مشخصاً محور مقاومت مانع اصلی منویات سعودی‌ها و صهیونیست‌ها در منطقه است و به همین جهت است که نوعی همراهی و منافع مشترک برای القاعده و غرب در یمن جهت مقابله با قدرت‌یابی شیعیان در این کشور مشاهده می‌شود.

در رابطه با مؤلفه‌های استراتژی آمریکا در یمن به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱- مبارزه با تروریسم: دولت اوباما طی ماه‌های گذشته از ضعف رژیم عبدالله صالح استفاده کرده و بر شدت حملات هواپیمای بدون سرنشین علیه کانون‌های احتمالی تروریستی افزوده است. معنای گزاره‌های فوق، آن است که مرکز ثقل اصلی و جدی آمریکا در یمن، نه کمک به روندهای دموکراتیک و مردمی، بلکه از بین بردن امکانات گروه‌هایی است که از نظر واشنگتن تروریست قلمداد می‌شوند.

۲- واگذاری سیاسی به عربستان: دولت اوباما طی ماه‌های گذشته از ایفای نقش جدی در روند سیاسی یمن کنار کشید و حداقل تحرک را در یمن نشان داده و نقش اصلی را بر عهده عربستان گذاشته است. دو علت در این

زمینه قابل ذکر است: نخست، آن است که کشورهای عربی برای آمریکا وزنه‌های یک سطح و همسنگی نیستند و آمریکا فاقد ظرفیت و امکانات اثرگذاری بر همه آنهاست. دیگر آنکه حساسیت فوق‌العاده یمن برای عربستان سعودی است، به گونه‌ای که عربستان نسبت به یمن بسیار حساس بوده و نهایت تلاش خود را برای حفظ رژیم سیاسی یمن و جلوگیری از تحولات انقلابی و ساختاری در این کشور به خرج می‌دهد. آمریکا نیز از اتخاذ چنین سیاستی توسط عربستان سعودی ناراضی نیست.

۳- توصیه‌های دموکراتیک و ملاحظات استراتژیک: آمریکا تا کنون حتی در مقام توصیه‌های دموکراتیک نسبت به یمن هم چندان جدی نبوده است. مقایسه بین مورد سوریه و یمن نشان می‌دهد که لحن واشنگتن نسبت به سوریه روز به روز تندتر شده، اما در مورد یمن چنین لحنی شنیده نمی‌شود. این امر به دلیل ملاحظات استراتژیک آمریکاست که در رابطه با این دو کشور متفاوت است. واشنگتن در یمن نیز مانند بحرین، ملاحظات استراتژیک را بر گرایش‌های دموکراتیک ترجیح می‌دهد (سجادپور، ۱۳۹۰: ۱۱۹-۱۱۸).

۸- پیشینه القاعده در یمن

سازمان تروریستی القاعده که دیر زمانی است در یمن فعال است، در دو سال اخیر به شکل قابل توجهی بر دامنه فعالیت‌های خود در این کشور افزوده است. ریشه‌های القاعده در یمن به زمان جنگ شوروی-افغانستان از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ باز می‌گردد. یمن پس از عربستان سعودی دومین منبع عمده تأمین مبارزان اسلام‌گرا علیه شوروی در افغانستان بود. هزاران یمنی در افغانستان در آن دوره مبارزه کرده و در کمپ‌های القاعده آموزش دیدند (Dwyer, 2010). با پایان جنگ افغانستان که همزمان با وحدت یمن صورت گرفت، مبارزان یمنی به کشور خود بازگشتند. در این دوره با دگرگونی موضع القاعده از همکاری با ایالات متحده در افغانستان تا رویارویی با آن پس از جنگ ۱۹۹۱ آزادسازی کویت، ستیزه جویان یمنی القاعده نیز مبارزه با آمریکا را سرلوحه فعالیت خود قرار دادند. یکی از اولین عملیات القاعده در یمن که پیش از سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده را متوجه خطر یمن کرد، حمله اکتبر ۲۰۰۰ نیروهای القاعده به ناو جنگی «یو اس اس کول» (USS Cole) ایالات متحده در بندر عدن بود که به کشته شدن ۱۷ سرباز آمریکایی انجامید. اما عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر و دگرگونی‌های سریعی که پس از آن صحنه خاورمیانه را متحول ساخت، صحنه درگیری‌ها را از شبه جزیره عرب به افغانستان و سپس عراق منتقل کرد. القاعده در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ برای کشاندن جنگ به درون عربستان تلاش فراوانی کرد و چندین عملیات موفقیت آمیز نیز در آن کشور انجام داد، اما در راه انداختن جنگ داخلی علیه نظام سعودی ناکام ماند. این تحولات تا چند سال توجه القاعده را از یمن به سایر نقاط خاورمیانه، به خصوص عراق منحرف کرد. کاهش فعالیت القاعده در عراق به خصوص پس از تأسیس شوراهای بیداری و مقابله عشایر سنی مذهب عراق با القاعده، موجب شد ستیزه جویان این سازمان در جست و جوی فضاهای تازه، مجدداً متوجه موقعیت و فضای سیاسی و اجتماعی مناسب یمن شوند و به باور بسیاری از ناظران پس از پاکستان و افغانستان دو نامزد اصلی فعالیت‌های آینده القاعده، یمن و نیز سومالی می‌باشد. (Cordesman, 2010)

فعالیت‌های القاعده در سال ۲۰۰۹ مؤید این ادعاست. یکی از مهمترین عملیات القاعده علیه ایالات متحده در این سال که در صورت موفقیت می‌توانست تلفات فراوانی بر جای بگذارد، تلاش یک جوان نیجریه‌ای برای منفجر کردن یک هواپیمای مسافربری بر فراز دیترویت در جشن‌های سال نو دسامبر ۲۰۰۹ بود. این جوان در یمن آموزش دیده و برای انجام عملیات مورد نظر از سوی فعالان محلی القاعده در یمن مجهز و اعزام شده بود (Guardian, Jun 24, 2010)

در دسامبر ۲۰۰۹ ارتش یمن طی دو حمله علیه مراکز القاعده در دو استان ابین و شبوه حدود ۴۰ تن از اعضای این سازمان را کشت. برخی بر این باورند که فعالیت القاعده در یمن یک نگرانی غربی است و دولت یمن بیش از آنکه به آن به مثابه یک تهدید بنگرد، آن را فرصتی برای به دست آوردن کمک‌های نظامی می‌داند (Alterman, 2010). هر چند چنین مسئله‌ای می‌تواند پرتوی بر واقعیت بیفکند، اما نمی‌توان مدعی شد فعالیت فزاینده القاعده نگرانی صناعاء را در پی نداشته است. افزایش فعالیت القاعده، با توجه به سابقه فعالیت این سازمان تروریستی علیه کشورهای میزبان، در بلند مدت چالش عمده‌ای متوجه صناعاء می‌سازد که در صورت عدم تحرک مناسب به تدریج توان دولت یمن در فایق آمدن بر این چالش را خواهد کاست.

۹- عوامل افزایش فعالیت القاعده در یمن

افزایش گستره و شدت عملیات القاعده در داخل و خارج یمن و تبدیل شدن شاخه یمنی القاعده به یکی از فعالترین زیرمجموعه‌های این سازمان، خود معلول عواملی است که این دگرگونی را میسر ساخته است. در ادامه به این عوامل می‌پردازیم:

۱- شکست القاعده در عراق و عربستان: دو زیر مجموعه القاعده در عراق و عربستان سعودی، به خصوص پس از اشغال عراق، فعال شده و عملیات گسترده‌ای را علیه نظم نوین عراق و نظام آل سعود و هدف‌های غربی، در این دو کشور به راه انداختند.

پس از شکل‌گیری شوراهای بیداری در عراق و بسیج شدن قبایل سنی مذهب این کشور در قالب این شوراها علیه القاعده، این سازمان پایگاه‌های عراقی خود را به تدریج از دست داد و بسیاری از اعضا و فرماندهان آن دستگیر و یا کشته شدند. نقطه اصلی دگرگونی و افول فعالیت القاعده در عراق، کشته شدن ابومصعب زرقاوی، رهبر اردنی تبار آن در ژوئن ۲۰۰۶ در عراق بود.

در عربستان نیز در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، شاهد اوج فعالیت براندازی القاعده بوده‌ایم. در این سال‌ها القاعده با انجام چندین عملیات موفقیت آمیز و حمله به نظام آل سعود و نیز هدف‌های غربی، به طرز بی‌سابقه‌ای در عربستان فعال شد. اما فعالیت القاعده در عربستان - برخلاف عراق - دوام چندانی نداشت. با افزایش کارآمدی نیروهای امنیتی عربستان و به دنبال مرگ عبدالعزیز مقرن (کاریماتیک‌ترین رهبر القاعده) در ژوئن ۲۰۰۴، کارآمدی عملیاتی این سازمان رو به ضعف نهاد. کشته و دستگیر شدن بسیاری از رهبران و اعضای القاعده در عراق و عربستان، به افول فعالیت زیر مجموعه‌های این سازمان در این دو کشور انجامید و لزوم یافتن فضاهاى تازه برای فعالیت را به رهبران القاعده یادآور شد (Phillips, 2009).

۲- بحران‌های داخلی یمن: دولت یمن با همکاری ایالات متحده توانست القاعده را در سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر، در یمن زمین‌گیر کند. از اواخر سال ۲۰۰۳، دولت یمن به دیگر تهدیدات امنیتی پیش رو پرداخت و تمرکز خود را از مبارزه گسترده با القاعده، به مبارزه با حوثی‌ها در شمال، تجزیه طلبان در جنوب و القاعده به عنوان سومین اولویت معطوف ساخت. در واقع پس از ضربه‌های گسترده‌ای که به توقف فعالیت القاعده در خاک یمن انجامید، گمان نمی‌رفت این سازمان به زودی بتواند مجدداً در این کشور فعال شود (Yamani, 2010). با این حال، تغییر اولویت‌های امنیتی دولت یمن در سال‌های بعد، به رواج این تحلیل انجامید که غرب و علی عبدالله صالح، دشمن یگانه‌ای ندارند. دشمن غرب القاعده است اما دشمنان واقعی صالح، حوثی‌ها و تجزیه‌طلبان جنوب می‌باشند. از سوی دیگر، احزاب و چهره‌های اپوزیسیون یمن بر پایه همین نگرش، القاعده را ساخته رژیم می‌دانند و برآنند که رژیم از آن برای ماندن در قدرت و گریز از بحران بهره می‌گیرد. بدین ترتیب، پس از سال ۲۰۰۳، دولت یمن بیش از القاعده، به دو چالش امنیتی حوثی‌ها و تجزیه‌طلبان مشغول شد. در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸، دو چالش اصلی امنیتی یمن (حوثی‌ها و تجزیه‌طلبان)، گسترش یافته و زمینه مناسبی را برای گسترش فعالیت القاعده در این کشور فراهم آوردند (Shayea, 2010: 76).

بی‌تردید گذار مسالمت‌آمیز یک جامعه به روندهای دموکراسی نیازمند عناصر و شرایطی است که جامعه یمن فاقد آن است. در درجه اول وجود یک اقتصاد بازاری و مالیات محور که به توانمندی نیروهای اقتصادی و جامعه در برابر ساخت سیاسی قدرت کمک کند و در مرحله ثانی وجود فرهنگ دموکراتیک و کثرت‌گرایی که به تداخل و غنی‌سازی ارزش‌های متضاد میدان دهد، از لوازم اصلی ورود یک جامعه به دموکراسی است. از این رو منطبق با این نگرش‌ها تداوم این جنس اختلافات سیاسی و حزبی در یمن را باید معلول نبود فرهنگ غنی دموکراتیک و ارزش‌های مردم سالارانه دانست.

در درجه دوم لازم است که جامعه و سیستم روی یک سری از ارزش‌ها و باورهای مشترک اجماع‌گفتمانی پیدا کنند و این در حالی است که در یمن به سبب حاکمیت ریشه‌دار استبداد و همچنین تجربه ناقص دولت - ملت سازی جامعه سیاسی از هیچ‌گونه ارتباط منطقی توأم با تکثر و تنوع برخوردار نیست.

ساختار سیاسی یک جامعه اثر مستقیمی روی فرهنگ عمومی حکومت شونده‌ها دارد، به این شکل که به تناسب نوع نظام سیاسی فضای گفتمانی و ارزشی متفاوتی بروز و ظهور می‌یابد. بر این اساس، در یک ساختار دموکراتیک بسترهای عمومی هم چون مشارکت شهروندان، فضای آزاد رسانه‌ای، بسیار پویا بوده، اما در سیستم‌های اقتدارگرا جامعه فاقد بسترهای عمومی است. در یک چنین ساختاری اجازه تبادل اندیشه و عقاید، رقابت سالم، مشارکت‌پذیری به ندرت امکان‌پذیر است و از این رو در فردای سقوط این نظام‌ها به سبب ضعف نهادهای مدنی و مشارکت‌های عمومی، جامعه پتانسیل گذار به هنجارهای دموکراتیک را ندارد. راز تداوم ناامنی‌ها و خشونت‌های رژیم‌های پسا انقلابی چون یمن هم در همین نکته طلایی نهفته است، در ابتدای امر نخبگان سیاسی با توجه به جو هیجان و احساس حاکم، سقوط دیکتاتوری‌ها را به فال نیک گرفته و وعده رفاه، خوشبختی و آرامش را به جامعه می‌دهند. این طیف از نخبگان بی توجه به لایه‌های رنگارنگ و بعضاً متناقض

جامعه، نسخه‌ای ساده و در عین حال آرمانی برای جامعه می‌پیچند. تحولات سیاسی در یمن هم در چنین مداری جریان می‌یابد و جامعه سنتی و استبدادزده در کنار وجود جریان‌های موازی قدرت مانع از برقراری ثبات و آرامش سیاسی در این کشور شده است (احمدیان، ۱۳۹۰).

دقیقاً در چنین ساختاری، امروز در یمن دو قطب در مقابل هم قرار گرفته‌اند. در یک سر طیف جنبش شیعی انصارالله قرار دارد که با داعیه‌های دینی و اسلامی در تلاش برای قطع ید بیگانگان، مبارزه با عناصر تروریستی القاعده و ایجاد دولت وحدت ملی می‌باشد و این درحالی است که طیف مقابل تمایل چندانی به حضور و نفوذ نیروهای انصارالله در ساختار قدرت ندارد، از این رو قدرت حاکم با پشتیبانی عربستان از هر فرصت و شرایطی برای حذف و کنار زدن نیروهای انصارالله از مشارکت در قدرت بهره می‌جوید.

در واقع بی‌ثباتی، عدم وجود دولت مرکزی قوی و ضعف نیروهای نظامی کشور و درگیری‌های داخلی از مهمترین عواملی هستند که زمینه را برای حضور القاعده و نیروهای افراطی جهادی مهیا و آماده می‌کنند. القاعده را می‌توان به ویروس خطرناکی تشبیه کرد که به بدن بیمار و ضعیف بسیار راحت نفوذ می‌کند و انسان را از پا می‌اندازد. این پدیده نیز همچون ویروس در کشورهای بی‌ثبات، زمینه فعالیت مناسبی دارد و امنیت و استحکام سیاسی و اجتماعی کشورها را با خطر جدی و حتی تجزیه روبه رو می‌کند. آنچه اینک در یمن شاهد هستیم نمونه بارزی از حضور نیروهای تکفیری افراطی و بخصوص القاعده است که کشور یمن را با خطرات بی‌سابقه‌ای مواجه ساخته است. یمن از جمله کشورهایی است که القاعده به راحتی در آن فعالیت دارد و عملیات‌های متعددی را در این کشور به انجام رسانده است. یمن که پس از سقوط رژیم صالح دستخوش ناامنی و هرج و مرج شده و توأم با آن دولت مرکزی درگیر با جدایی‌طلبان جنوب قرار گرفت که هم اکنون مبدل به بهشت القاعده شده است.

القاعده در یمن توانسته سلسله عملیات‌های ویران کننده‌ای علیه منافع دولت‌های مرکزی طراحی و اجرا کند. با شروع موج بیداری اسلامی در یمن، بی‌ثباتی و عدم تمرکز دولت بر مناطق کشور، راه نفوذ و فعالیت نیروهای افراطی افزایش پیدا کرد و القاعده نیز برای بازسازی قدرت خود، این فرصت را بهترین موقعیت دانست و حضور خود را در این کشور پررنگ‌تر کرد. گسترش ناامنی‌ها در جنوب و شمال یمن و تحلیل رفتن توان نیروهای یمنی در مقابله با این چالش‌ها و نیز پایین آمدن مبارزه با القاعده در لیست اولویت‌های دولت یمن، جملگی فضای مناسبی را برای گسترش فعالیت این سازمان در یمن به وجود آورد (احمدیان، ۱۳۹۰).

۳- مأموریت مبهم سازمان ملل در یمن: جمال بن عمر، فرستاده ویژه سازمان ملل در امور یمن در حالی برای کاهش تنش و درگیری‌های خشونت‌آمیز عازم یمن شده است که در نوع مأموریت سازمان ملل در بحران یمن میان حل یا مدیریت بحران ابهام وجود دارد. تحولات یمن به ویژه نشست اخیر شورای امنیت سازمان ملل درباره یمن و سفر مجدد فرستاده ویژه سازمان ملل به صنعا یادآور تحولات سال ۲۰۱۱ یمن است. یمن در سال ۲۰۱۱ مانند اغلب کشورهای عربی شاهد وقوع اعتراض‌های ضد حکومتی بود. شدت اعتراض‌ها در یمن به حدی زیاد بود که عبدالله صالح نتوانست مردم این کشور از خواست شان مبنی بر کناره‌گیری صالح از قدرت منصرف کند.

در حالی که مردم یمن در آستانه پیروزی بزرگ قرار گرفته بودند شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان و با مدیریت آمریکا پیشنهادی داد که بیش از همه با هدف جلوگیری از پیروزی نهایی و همچنین ایجاد انحراف در مسیر انقلاب یمن ارائه شده بود. مطابق این پیشنهاد صالح باید از قدرت کناره‌گیری می‌کرد و رئیس‌جمهور جدید یمن از طریق انتخابات تعیین می‌شد اما آنچه رخ داد برگزاری انتخابات با تنها یک نامزد و آن هم معاون عبدالله صالح بود. از این رو، منصور هادی در یک انتخابات تک نامزدی و نمایشی جایگزین صالح شد تا ساخت و نظم سیاسی رژیم صالح حفظ و انقلاب یمن نیز متوقف شود.

سه سال طول کشید تا شکست ترفند عربستان و آمریکا برای انقلاب یمن اثبات شود. ناکارآمدی دولت موقت منصور هادی در تدوین قانون اساسی جدید، برگزاری انتخابات پارلمانی و تشکیل دولت دائمی و همچنین افزایش مشکلات اقتصادی دولت و مردم یمن سبب بروز مجدد اعتراض‌های حکومتی در این کشور از تابستان ۲۰۱۴ شد. شدت اعتراض‌ها در یمن که با رهبری جنبش انصارالله انجام شد به گونه‌ای بود که احتمال سقوط دولت موقت افزایش یافته بود، اما جنبش انصارالله اعلام کرد که هدفش به دست گرفتن قدرت نیست، بلکه هدف کمک به دولت برای اصلاح امور و پیشبرد اهداف انقلاب است.

از این رو، توافق سیاسی سپتامبر ۲۰۱۴ میان انصارالله و دولت موقت یمن امضا شد که طی آن انصارالله به عنوان یک جنبش سیاسی تأثیرگذار و دارای مقبولیت مردمی پذیرفته شد اما این موضوعی نبود که با اهداف طراحان توطئه سال ۲۰۱۱ علیه انقلاب یمن یعنی عربستان و آمریکا همسو باشد. بر این اساس، راهبرد خرید زمان که در سال ۲۰۱۱ اتخاذ شد بار دیگر مورد استفاده عربستان و آمریکا قرار گرفت. با این حال، تاکنون انصارالله توانسته است ضمن شناخت توطئه‌ها و تهدیدها، مانع شکست تلاش‌هایی که هدف آن احیای انقلاب است، شود. در حالی که منصور هادی با نسخه تجویزی غرب و عربستان بر ایالتی شدن یمن اصرار دارد، انصارالله این نسخه را در تناقض با امنیت و منافع ملی یمن می‌داند و با آن مخالف است. این تقابل سیاسی به درگیری میان نیروهای جنبش انصارالله و گارد ریاست جمهوری یمن انجامید. افزایش درگیری و تنش در یمن سبب شد از یک سو شورای امنیت سازمان ملل که با تشکیل جلسه ویژه‌ای که ۱۵ عضو شورای امنیت در آن حضور داشتند ضمن محکوم کردن خشونت، خواستار برقراری آتش بس شد و از سوی دیگر فرستاده ویژه سازمان ملل نیز با هدف کاهش تنش وارد یمن شود.

تحولات یمن بیانگر این است که مأموریت سازمان ملل بیش از آنکه در جهت حل بحران یمن باشد در جهت مدیریت این بحران با هدف ممانعت از تحقق پیروزی سیاسی انصارالله و قرار گرفتن یمن در مسیر اهداف انقلاب است. آنچه این فرض را درباره مأموریت سازمان ملل در یمن تقویت می‌کند، واکنش زود هنگام این سازمان به تحولات یمن و سکوت طولانی مدت آن در قبال بحران‌های لیبی، عراق و سوریه است که شدت خشونت در این کشورها قابل مقایسه با تحولات کنونی یمن نیست (عمادی، ۱۳۹۳).

۴- **وضعیت اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی یمن:** وضعیت داخلی یمن دربرگیرنده عواملی است که برای فعالیت سازمانی چون القاعده بسیار مناسب می‌باشد.

عامل نخست، دولت یمن می‌باشد. ناکارآمدی اقتصادی و ضعف خدمات رسانی دولت در کنار ناتوانی آن در رفع چالش‌های امنیتی، یمن را به سمت بحران پیش برده است. بیکاری ۲۸ درصدی و فساد گسترده اداری و سیاسی، دورنمای مرتفع شدن معضلات داخلی یمن را تیره و تار ساخته است. (UNDP, 2009: 107) در گزارش سال ۲۰۱۱ سازمان شفافیت بین‌الملل، یمن در میان ۱۸۰ کشور در رده ۱۵۴ جهانی و ۱۳ عربی قرار گرفته است (Transparency International, 2011). عامل ناکارآمدی و ضعف دولت یمن سبب شده است تا ۲۰ سال پس از وحدت، دولت سلطه خود را بر سرزمین یمن از دست بدهد. همچنان که «زهیر الحریتی»، عضو مجلس شورای عربستان، می‌نویسد: «رویارویی‌ها در مناطق مرزی سعودی - یمنی، به وضوح نشان داد که صنعا توان بسط سلطه خود را بر سراسر یمن ندارد و دولت ملی با بحران مواجه است» (AI-Harithi, 2010: 80).

کامبود امکانات آموزشی و بیسوادی نیمی از مردم یمن نیز، زمینه‌های حضور گروه‌های تندرو و القاعده را در یمن فراهم کرده است. حضور یمنی‌ها در جنگ افغانستان با شوروی و همچنین در قالب گروه‌های شبه نظامی در عراق که با حمایت مالی عربستان به عملیات تروریستی در عراق دست می‌زدند، شاهدی بر این مدعاست. «علی احمد»، مدیر مؤسسه امور خلیج فارس در واشنگتن معتقد است که یمن هم اکنون تبدیل به سومین پناهگاه امن بزرگ برای القاعده شده است و این گروه در یمن در مقایسه با بخش‌های دیگر القاعده در عراق و جنوب آسیا از ثبات بیشتری برخوردار است. درگیری در شهر زنگبار یمن بین نیروهای القاعده و نیروهای امنیتی، حکایت از تأثیرگذاری القاعده در تحولات آتی یمن دارد (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۲: ۵۱).

عامل دوم، جغرافیای طبیعی یمن است. سرزمین یمن در برگیرنده رشته کوه‌هایی است که در جنوب و غرب به آب‌های آزاد خلیج عدن و دریای سرخ ختم می‌شود. علاوه بر این یمن فاصله چندانی با دولت ورشکسته سومالی ندارد. حتی بدون در نظر گرفتن سایر عوامل (اقتصادی و اجتماعی)، مبارزه با القاعده با توجه به جغرافیای متنوع یمن و به خصوص مناطق کوهستانی این کشور، برای دولت یمن بسیار هزینه بر و دشوار است.

عامل سوم، نقش قبیله در ساختار اجتماعی یمن می‌باشد. قدرت قبایل و قبیله‌ای بودن جامعه، توان اعمال نفوذ دولت و حرکت آن به سمت اقتدارگرایی را مهار می‌کند. قبایل یمن به صورتی خودمختار مناطق تحت سیطره خود را اداره می‌کنند. میل به خودمختاری سیاسی از قدرت مرکزی، از صفات اصلی و بارز نظام قبیله‌ای یمن است. دولت یمن نیز که برای جلب حمایت شیوخ قبایل به آن‌ها کمک مالی ارائه می‌دهد، از این طریق خودمختاری قبایل را تقویت می‌کند. بدین ترتیب قبیله در میان جامعه و حکومت قرار گرفته است و واحد اولیه جلب وفاداری و یا دشمنی شهروندان به شمار می‌رود. لذا وفاداری به قبیله همچنان به وفاداری به کشور برتری دارد. القاعده نیز با آگاهی از این واقعیت، به گسترش روابط خود با قبایل یمن می‌پردازد و با بهره‌گیری از تجربه عراق، به جای رویارویی با قبایل یمنی و هدف قرار دادن شیوخ آنها، سعی در تحکیم روابط خود با قبایل یمن از طریق ازدواج و تجارت مشترک دارد (Phillips, 2010: 5).

در واقع، القاعده تلاش کرده است تا نارضایتی‌های موجود یمن را شناسایی کرده و از آنها استفاده ابزاری کند و موفقیت قابل توجهی نیز در این زمینه داشته است. حمایت فرصت طلبانه این سازمان از جنبش تجزیه طلبانه قبایل جنوبی یمن را باید در این چهارچوب بررسی کرد (Harris, 2010: 6).

برخی برآنند که القاعده دیگر میهمان قبایل جنوبی یمن به شمار نمی‌رود، بلکه پس از پیوستن فرزندان این قبایل به صفوف القاعده، جزیی از این قبایل به شمار می‌رود. گسترش نفوذ القاعده در میان قبایل یمن زمانی آشکارتر شد که به هنگام بمباران مناطقی از مأرب، قبایل این استان به مقابله با جنگنده‌های دولتی پرداختند. افزون بر این، هنگامی که دولت پایگاه‌های القاعده را در استان‌های ابین، شبوه، أجاشر و أرحب بمباران کرد، از اعزام نیروی زمینی به این مناطق خودداری کرد، زیرا در این صورت به ناچار با قبایل این منطقه درگیر می‌شد. در واقع ساکنان این مناطق عملیات دولت علیه القاعده را تجاوز به قبیله (واحد اولیه وفاداری) می‌دانند و به همین دلیل مقابله با آن را وظیفه خود می‌دانند.

عامل چهارم، مزیت امکانات مالی یمن برای القاعده می‌باشد. «عبدالله حیدر»، متخصص بنیادگرایی در یمن، پس از دیدار با رهبران القاعده در یمن از جمله «ابوبصیر»، «الشهری» معاون وی و نیز «ابوهریره» فرمانده جناح نظامی این سازمان، در مصاحبه با شرق الأوسط سه منبع مالی القاعده در یمن را چنین برشمرد:

۱- افرادی که به القاعده می‌پیوندند و بنابر ایدئولوژی القاعده، جان و مال خود را در راه خدا تقدیم این سازمان می‌کنند؛

۲- قبایلی که القاعده در میان آنها زندگی می‌کند، این قبایل با میهمانان و پناه جویان خود با سخاوت و بخشندگی رفتار می‌کنند؛

۳- بازرگانان و تجار و مردم دوستدار «جهاد» که از داخل و خارج یمن به القاعده کمک می‌کنند. به نظر «عبدالله حیدر»، اموالی که سه منبع فوق برای القاعده به بار می‌آورد، امکان پیشبرد اهداف این سازمان در یمن را میسر می‌سازد.

در مجموع مؤلفه‌های اصلی استراتژی نوین القاعده برای بسط و نفوذ و گسترش فعالیت خود در یمن را می‌توان در چند مورد زیر خلاصه کرد:

۱- تبدیل کردن یمن به پایگاه اصلی فعالیت القاعده در شبه جزیره عربستان با تأسیس قاعده جهاد در جزیره العرب؛

۲- تحکیم روابط القاعده با قبایل یمنی، از طریق ازدواج و فعالیت‌های اقتصادی مشترک و همچنین از طریق عضوگیری القاعده از جوانان یمنی؛

۳- تضعیف دولت یمن و تلاش برای ساقط کردن آن؛

۴- شعله‌ور کردن چالش‌های امنیتی یمن (حوثی‌ها در شمال و تجزیه طلبان در جنوب)؛

۵- ارائه الگوی حکومت اسلامی جایگزین با تأسیس امارتی اسلامی و ایجاد ارتشی ۱۲ هزار نفری (Boucek, 2010).

قاعدهٔ جهاد در جزیره العرب با بهره‌گیری از وضعیت بغرنج داخلی یمن و با ترسیم استراتژی روشنی برای پیشبرد اهداف خود در این کشور، در دو سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰، توانست علاوه بر تحکیم و گسترش سازمانی، شدت و دامنهٔ عملیات خود را ارتقا بخشد. تعداد اعضای این سازمان در یمن که در سال ۲۰۰۹ از ۱۰۰ تا ۳۰۰ نفر ارزیابی می‌شدند، در سال ۲۰۱۰، به ۳ هزار نفر افزایش یافت. علاوه بر این، در صورت توجه به تعداد و کیفیت عملیات القاعده در داخل و خارج یمن در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰، ارتقای کمی و کیفی این عملیات‌ها در حال حاضر نسبت به گذشته کاملاً روشن خواهد بود. افزون بر این، القاعده در این سال‌ها نفوذ قابل توجهی در قبایل جنوب و اتحاد با آنها علیه دولت یمن به دست آورده است.

۱۰- چالش‌های سیاسی امنیتی فراروی یمن

یمن در مجموع با چهار چالش عمده روبروست که ثبات و امنیت داخلی این کشور و اثرگذاری آن بر امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی را شکل می‌دهد. این چهار چالش عبارتند از: مسئلهٔ حوثی‌ها در شمال، تجزیه طلبی در جنوب، افزایش فعالیت القاعده و چالش روابط با عربستان سعودی.

از دید برخی تحلیل‌گران، مسائل حوثی‌ها و القاعده، از آنجا که وارداتی‌اند، مسائل اصلی نیستند؛ مسئلهٔ اصلی تجزیه‌طلبی در جنوب می‌باشد که مسئله‌ای ساختاری است (السید، ۲۰۱۰). برخی دیگر چالش عمدهٔ آینده یمن را القاعده و افزایش فعالیت‌های آن در این کشور می‌دانند (Dwyer, 2010)

«می‌یمنی»، چالش‌های داخلی یمن را از چشم‌انداز بازیگران مرتبط با آن متفاوت می‌داند. به نظر وی، غرب و علی عبدالله صالح دشمن یگانه‌ای ندارند. دشمن غرب القاعده است، اما دشمنان واقعی صالح، حوثی‌ها و تجزیه طلبان جنوب می‌باشند. اما اگر غربی‌ها خواهان محو فعالیت‌های القاعده در یمن باشند، باید صالح را به مصالحه با حوثی‌ها و جنوبی‌ها ترغیب کنند و این بی‌شک به معنای سهمیم کردن آنها در قدرت خواهد بود و صالح بالطبع در مقابل چنین امری ایستادگی خواهد کرد. (Yamani, 2010)

نتیجه‌گیری

القاعده در سال‌های اخیر به گستردگی در یمن فعال شده است. پس از تنگ شدن عرصه‌های فعالیت در عراق و عربستان و ضربه‌های قابل توجهی که در افغانستان و پاکستان به این سازمان وارد شد، کوشش برای گسترش فضای عملیاتی در سایر کشورهای اسلامی مورد توجه رهبران القاعده قرار گرفت. القاعده با گسترش در یمن، توانست به طرفداران و نیز دشمنان قدرت بازتولید و پویایی خود را نشان دهد و عاملی برای تقویت روحیه و انگیزهٔ دیگر زیرمجموعه‌های خود و در نتیجه فعال‌تر شدن آنها را فراهم سازد. این نکته از نظر رهبری القاعده از آن نظر حائز اهمیت است که پس از سال‌ها تلاش و عدم تحقق اهداف اصلی و تأسیسی این سازمان (اخراج مشرکین از جزیره العرب و تأسیس خلافتی اسلامی)، دوام فعالیت القاعده و شکست ناپذیری آن از غرب را به

مثابه هدفی جایگزین (و در واقع انحرافی)، به طرفداران و اعضای خود بفروشد و در ازای آن وفاداری و استمرار فعالیت آنها را دریافت کند.

گسترش فعالیت القاعده در یمن با تکیه بر عوامل ساختاری از قبیل ساختار اجتماعی قبیله‌ای، اقتصاد ناکارآمد، بیکاری سرسام‌آور، ضعف خدمات رسانی دولت و فساد فزاینده مقامات حکومت مرکزی و نهادهای محلی، صورت گرفته است. نوع گسترش فعالیت القاعده در یمن به الگوی افغانستان و پاکستان در اتحاد با قبایل محلی علیه حکومت مرکزی و عضوگیری از میان جوانان این قبایل و در نتیجه تبدیل شدن به عضو و جزیی از آنها و بهره گیری از چتر حمایتی این قبایل در برابر دولت و نیز نیروهای بیگانه نزدیک می‌باشد. به عبارتی القاعده از طریق ازدواج و تجارت و نیز عضوگیری از میان جوانان یمنی، به جزیی از ساختار اجتماعی و قبیله‌ای یمن تبدیل شده است.

با توجه به اتکای القاعده به عوامل ساختاری یمن، در گسترش عملیاتی خود در این کشور و نیز با در نظر گرفتن اتحاد القاعده عربستان و القاعده یمن در قالب قاعده جهاد در جزیره العرب که طبعاً منابع مالی و نیز نیروهای انسانی مورد نیاز این سازمان را به گونه‌ای مناسب‌تر تأمین می‌کند و با در نظر گرفتن رشد عملیاتی و سازمانی القاعده به رغم مبارزه دولت و نیز ایالات متحده با آن، به نظر می‌رسد تضعیف و شکست دادن القاعده در یمن به مسئله‌ای دشوار، زمان و هزینه بر تبدیل شده است. این امر نیازمند سرمایه‌گذاری‌های گسترده در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و بالا بردن امید به زندگی نزد جوانان یمنی و کاهش نرخ بیکاری در این کشور می‌باشد.

با این حال به نظر می‌رسد برای مقابله با القاعده در یمن، پرداختن به عوامل مقبولیت و پذیرش این سازمان در جامعه یمن نیز حائز اهمیت است. به عبارتی کشورهای ذینفع در امنیت و ثبات یمن، برای ریشه‌کن کردن افراط‌گرایی و تروریسم گروه‌های نظیر القاعده در داخل یمن، باید به ریشه‌ها و زمینه‌های گسترش فعالیت القاعده در این کشور بیش از مبارزه نظامی و اطلاعاتی با این کشور بپردازند. در این صورت می‌توان به نتیجه بخش بودن فعالیت این کشورها امیدوار بود.

برقراری امنیت پایدار در یمن می‌تواند بهترین راه برای کنترل و جلوگیری از نفوذ نیروهای افراطی اسلامگرا به این کشور باشد. در پی بیداری اسلامی و سرنوشتی حکومت‌های فاسد و خودکامه صالح فرصت مناسبی پیش آمد تا به وسیله مردم سالاری دینی، نظامی متمرکز و مشروع شکل گیرد اما درگیری‌های میان قبایل مانع پیدایش چنین نظامی شد. درگیری‌های میان ارتش با تظاهرات کنندگان نیز خود مجالی را مهیا ساخت تا نیروهای تندرو القاعده به تثبیت موقعیت خود در این کشور بپردازند.

در نهایت اینکه در بعد داخلی با بهبود فرهنگ سیاسی و رونق اقتصادی در داخل کشورها، مردم بیشتر به سمت زندگی متمدن و فرهیختگی کشیده می‌شوند و طبقه متوسط قدرتمندی شکل می‌گیرد که به دنبال آزادی‌های سیاسی و بهبود اوضاع اقتصادی خود خواهند بود. در بعد بین‌المللی نیز باید اراده‌ای قوی شکل گیرد تا از نفوذ کشورهای چون عربستان سعودی در این کشورها جلوگیری کند و همکاری‌های بین‌المللی به احیای اقتصادی در خاورمیانه منتهی شود. سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان ملل نیز می‌توانند سازکارهای مالی، فرهنگی و آموزشی مناسبی را برای توسعه و رشد کشورهای عقب مانده خاورمیانه ایجاد کنند.

با توسعه و پیشرفت این کشورهاست که دیگر محیط و زمینه مناسب برای رشد جریان‌ها و نفوذ گروه‌های تندرو بخصوص القاعده از بین خواهد رفت. هرچند نگاه استعمارگرانه شورهای چون آمریکا همچنان بر خاورمیانه سایه افکنده و پیمودن مسیر پیشرفت را ناهموارتر کرده است.

منابع:

- ابوالحسن شیرازی، حبیب الله (۱۳۹۲)، «کالبد شکافی انقلاب صورتی در یمن و نقش عربستان در سرکوب آن»، *پژوهشنامه روابط بین‌الملل*، شماره ۲۴، صص ۷۶-۳۷.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۰)، «چشم انداز تغییر در یمن؛ چشم اندازها و پیامدها»، سایت فصلنامه روابط خارجی: <http://www.isrjournals.ir/fa/essay/193-essay-farsi-49.html>.
- اسمیت، دنیس (۱۳۸۶)، *برآمدن جامعه شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: انتشارات مروارید.
- السید، رضوان (۱۵ یانیر ۲۰۱۰)، «الیمین بین القضايا و المشكلات»، متوفر علی موقع *جريدة الشرق الأوسط* السعودیه.
- الفقیه، عبدالله (مارس ۲۰۱۰)، «التکتل علی قاعده الیدمقراطیع فی الجمهوریه الیمینیه (۱۹۹۰-۲۰۰۹)؛ المحاولات، المعوقات، و الشروط المطلوب»، *المستقبل العربی*، العدد ۳۷۳ لشهر آذار.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۷)، *ژئوپلیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس*، چاپ سوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸)، «عربستان و رؤیای تسلط بر یمن»، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۱۷، صص ۶۹-۳۷.
- درایسدل، آلسدیدر و بلیک، جرالداچ (۱۳۸۶)، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه دره میر حیدر(مهاجرانی)، چاپ پنجم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- سجادیپور، محمدکاظم (۱۳۹۰)، «تحلیل استراتژی آمریکا در یمن؛ وزن‌های ناهم‌سنگ»، *مجله همشهری دیپلماتیک*، شماره ۴۸.
- صادقی، حسین و احمدیان، حسن (۱۳۸۹)، «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن؛ امکانات و چالش‌ها»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۵۶، صص ۲۷۰-۲۵۳.
- عمادی، سید رضی (۱ بهمن ۱۳۹۳)، «مأموریت سازمان ملل در یمن؛ حل یا مدیریت بحران؟»، *پایگاه اطلاع‌رسانی خبر و تفسیر*، قابل دسترسی در: www.news.irib.ir/commentaries/item/61509
- کاردان، عباس (۱۳۹۰)، «قیام انقلابی در یمن؛ زمینه‌ها و موانع داخلی و خارجی»، *فصلنامه عملیات روانی*، شماره ۲۹، صص ۱۷۶-۱۵۵.
- کریم لو، داوود (۱۳۷۴)، *جمهوری یمن*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

- موسوی غبیشی، سید عبدالعظیم (۱۳۹۲)، «یمن؛ هویت چند پارچه، مداخلهٔ یک پارچه»، *هفته نامه تراز*، شماره پنجم، یکشنبه ۲ تیر ماه، صص ۷۴-۷۲.
- میر رضوی، فیروزه و احمدی لفورکی، بهزاد (۱۳۸۳)، *راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج فارس*، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- همیلتون، گری جی و رندال کولینز و دیگران (۱۳۸۷)، *تاریخ نگاری و جامعه شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، چاپ دوم، تهران: انتشارات کویر.

- Al-Harithi, Zuhair, (2010), "Understanding Yemen's Troubles: A Saudi Perspective," *Arab Insight*, Spring, Vol. 2, No. 7, p.80.
- Alterman, J. B. and Nelson, (2010), Rick O. "*AQAP in Yemen*," Center for Strategic and International Studies (CSIS), November 5.
- Blaydes, Lisa, (2011), *Elections and Distributive Politics in Mubarak Egypt*, Cambridge University Press.
- Blumi, Isa, (2011), *Chaos In Yemon: Societal Collapse and the New Authoritarianism*, Routledge.
- Boucek, Christopher, (2010), "Yemen: A state that must be saved," *The Washington Post*, Jan. 3.
- Carapico, Sheila, (1998), *Civil Society in Yemen: The Political Economy of Activism in Modern Arabia*, Cambridge University Press.
- Cordesman, Anthony H, (Jan 5, 2010), "The New War on Terrorism," *CSIS*, <http://csis.org/publication/new-war-terrorism>.
- Dwyer, David, (Jan 5, 2010), "Experts: Yemen Near-Perfect Haven for Terrorists," *ABC News*.
- Freedom House, (2010), "*Freedom in the World-Yemen*," accessed in Jan 27. (<http://www.freedomhouse.org/template.cfm?page=22&country=7735&year=2009>)
- Gause, F. Georgy, (2011), "Why Middle East Studies Missed the Arab Spring", *Foreign affairs*, July/ August.
- Harris, Alistair, (2010), "Exploiting Grievances: Al-Qaeda in the Arabian Peninsula," *Carnegie PAPERS*, Middle East Program, May, no. 111, p. 6.
- Wedeen, Lisa, (2004), "Seeing Like a Citizen, Acting Like a State: Exemplary Events in Unified Yemen," in *Counter- Narratives: History, Contemporary Society, and Politics in Saudi Arabia and Yemen*, Modawi Al-Rasheed and Robert Vitalis (eds), Palgrave MacMillan, pp.247-283.
- Phillips, Sarah, (2009), "*Al-Qa'ida, Tribes and Instability in Yemen*," Lowy Institute for International Policy, November. (http://www.humansecuritygateway.com/documents/LOWY_AlQaida_Tribes_

Instability_Yemen.pdf)

- Phillips, Sarah, (2010), “What Comes Next in Yemen?: Al-Qaeda, the Tribes, and State-Building,” *Carnegie PAPERS*, Middle East Program, March, no. 107, p. 5.
- Shayea, A. E. H, (2010), “Reviving the Dead: The Yemeni Government and Al-Qaeda's Resurgence,” *Arab Insight*, Spring, Vol. 2, No. 7, p.76.
- Transparency International, *Global Corruption Report 2011: Corruption and Private Sector*, Cambridge University Press.
- UNDP , *Arab Human Development Report 2009: Challenges to Human Security in the Arab Countries*, United Nations Publications, p. 107.
- Yamani, Mai, (2010), “Rescuing Yemen,” *Project syndicate*, Accessed in Jan.31. (<http://www.project-syndicate.org/commentary/yamani23/English>)